



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مبارزات صوفیانه در داستان «بهرام»

درهم، به حسن تک افتادگی و اضطراب صوفی بعدی تاریخی بدهند. ۱- ورود پروین، ما را وارد حیطه مبارزاتی می‌کند. اورفتاری سرد و خشن و برخوردنده دارد؛ رفتاری که می‌تواند ریشه در حسادت عاطفی و کینه طبقاتی به صوفی داشته باشد.

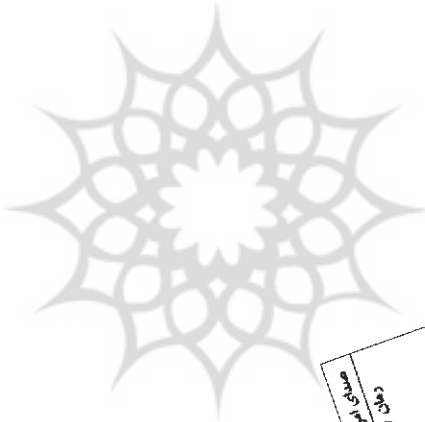
صوفی با جست‌وجوهایش برای یافتن خبری از بهرام، یا مشارکت فعالش در پناه دادن به دوست وی، سروژ، یا سرزدن به خانم صالحی که نوه‌اش دستگیر شده، درگیر مسائل سیاسی می‌شود، اما او را کمتر در متن حوادث می‌یابیم. بیشتر افکار یا نظریات این و آن را درباره حوادث می‌شنویم: «چطور خبر ندارید؟ چند تا مسجد را آتش زده‌اند. تبریز و مشهد شلوع شده. قم که قیامت است، کلی را گرفته‌اند.» (ص ۱۵۶) هیچ‌گاه درگیر صحنه‌ای مثل صحنه تشییع جنازه یوسف در رمان *سوشون* سیمین دانشور نمی‌شویم. به واقع، در بطن نمایش زندگی و واکنش شخصیتها قرار نمی‌گیریم. از این رو آدمهای

شریف‌زاده در هجده فصل به یکی از مضمونهای آشنای داستان نویسی ایران می‌پردازد. داستان در دهه ۱۳۵۰ می‌گذرد. صوفی دختری یک خانواده اعیانی، که مورد غضب رژیم قرار گرفته، در مسیری مبارزاتی قرار می‌گیرد و تحولی را از سر می‌گذراند.

نویسنده فرم ادبی تازه‌ای را تجربه نمی‌کند و داستان را براساس گذر زمان تاریخی در روایی خطی از دیدگاه دانای کل معطوف به ذهنیت صوفی، شرح می‌دهد.

به اقتضای موضوع، داستان در فضای اضطراب می‌گذرد. بهرام - نامزد صوفی - به چریکها پیوسته است. با ورود پروین، که خبری از بهرام برای صوفی آورده، تعلیقی پدید می‌آید که نویسنده با دادن روایی جست‌وجوگرانه به داستان، سعی در حفظ آن دارد.

رمان در دو حیطه خانوادگی و مبارزاتی می‌گذرد که صوفی در محور هر دو حیطه قرار دارد؛ دو حیطه‌ای که قرار است با تنیده شدن



پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی

● چنار دالبتی

حسن میر عالی دینی

● نشر همراه، چاپ اول، ۱۳۸۱



همه منتظر عروسی آنهایند، تپیی در بسته باقی می ماند. صحنه ای که صوفی به دیدن او در خانه تیمی اش می رود، فرصت خوبی برای آشنایی با درونیات بهرام است. اما در آنجا هم بهرام به لبخندی یا اشاره ای قناعت می کند و در نهایت، چند کلمه شعاری درباره هدفش می گوید. انگار سخت مواظب است از چارچوب تیپیکش خارج نشود؛ «بیشتر مثل هنرپیشه ای بود که تظاهر به اخم می کند.»

به گمانم نویسنده نتوانسته است تضاد یا مجادله داستانی را در شخصیتها و وضعیتها «عینی» و دراماتیک کند. زیرا تصویر زنده ای از نوع زندگی و عملکرد چریکها ارائه نمی دهد و به دنیای درونی آنها راه نمی برد. ما واقعاً از نوع تفکر بهرام، انگیزه سیاسی شدنش و علت سردی برخوردش با صوفی چیزی نمی دانیم - منظورم همان چیزهایی است که یک شخصیت را به موجودی زنده و باورپذیر تبدیل می کند.

این بخش، گوشت و خون نمی یابند، زیرا با اعمالشان شکل نمی گیرند. پروین برای ما مرئی نمی شود، چند بار به انگشت بی ناخن او اشاره می شود - که نشانه ای از زندانی شدن و شکنجه دیدن اوست - یا روحیاتش در نوع رانندگی اش بروز داده می شود، اما همواره در حد یک تیپ باقی می ماند و رفتاری قراردادی دارد. می توان گفت که کوتاه بودن برخوردهای صوفی با پروین، چنین فرصتی را از رمان گرفته است. ولی بهرام هم که سابقه عاطفی طولانی با صوفی دارد و

اما چهرهٔ سروژ ملموس و پذیرفتنی است. نویسنده توانسته است با چند تصویر از درونیات او، و مثلاً ترانه‌هایی که می‌خواند یا مکالماتش با مهندس و صوفی، تنوع وجودی‌اش را به نمایش بگذارد.

۲- شریف‌زاده در نقاشی جزئیات مربوط به حیطة خانوادگی رمان، موفق‌تر است. در این فضا، اضطراب و تنهایی صوفی با حس و حال داستان‌پردازانه‌ای تصویر شده است. پدر، تحت فشار و مادر، بیمار و روبه مرگ است (صحنه بیمارستان از صحنه‌های زندهٔ رمان است). عزیز آقا نوکر خانه زیرجلکی کارهایی می‌کند. اینکه او چه کار می‌کند تا پایان رمان معلوم نمی‌شود، اما گستاخی‌اش نشانه‌ای از بی‌اعتبار شدن خاندان است. این بی‌اعتباری با نزدیک شدن انقلاب، تشدید می‌شود: «موریانه‌ها دارند همه جا را خراب می‌کنند. سقف اتاق ما هم ریخته... می‌شنوی صدایشان را...» این را ماه سلطان، کلفت خانه، که محرم رازهای صوفی است، می‌گوید.

برخورد اتفاقی صوفی با دختر دایی‌اش، ماهرخ، راهگشای ما به درون حیطة خانوادگی رمان است. این حیطة، با مجلس «مولودی خوانی» و «عروسی قریش»، نه با نظریه‌ها بلکه با مجموعه‌ای از تصاویر و احساسها شکل می‌گیرد و خواننده را در بطن ماجرا قرار می‌دهد. جزءنگاری حالت‌های زنان، زمینه‌ساز وصفی زنده از حس دلزدگی و بی‌زاری صوفی می‌شود. او که در محور ماجراهای رمان قرار دارد، خود را مثل آن کودک بنگالی که عکسش را در مجله دیده، قربانی رأی و نظر این و آن می‌داند. این صحنه از رمان، یادآور داستان کوتاه «آب نبات‌های تی کوراگه» از مجموعه عطر نسکافهٔ شریف‌زاده است.

اما در اینکه برگزاری مجلس مولودی خوانی و عروسی قریش، واقعاً «مسئله» بورژوازی ثروتمند و بانفوذ دههٔ ۱۳۵۰ بوده، شک داریم. مگر آنکه بخش سنتی این بورژوازی مورد نظر نویسنده باشد. دانشور در جزیرهٔ سرگردانی می‌نمایاند که برگزاری مراسم سنتی - آن هم

مراسم ایرانی جشن نوروز - برای آنان تقنینی بیش نبود. حضور هستی در آیین شمایل خوانی هم بهانه‌ای برای بردن او به فضای جنوب شهر است. به گمان، مشغله‌های ذهنی اشرافیت به اصطلاح «متجدد» این دوره را غزاله عزیززاده در رمان **شبهای تهران**، عینی‌تر و ملموس‌تر از دیگران به نمایش گذاشته است؛ مشغله‌ای که در سفرهای خارج از کشور، جشنهای مجلل در مهمانسراها و باغها، حضور در تالارهای موسیقی کلاسیک و تئاتر و نمایشگاههای نقاشی، امکان بروز می‌یافت.

۳- نویسنده پیوند دو حیطة مبارزاتی و خانوادگی را به وسیله نشانه‌هایی انجام می‌دهد که بُعدی نمادین به رمان می‌بخشند. زیرا نشانه، سطح زیرین واقعیت را در منظر خواننده قرار می‌دهد و سایه روشنهای غالباً بیان‌نشدهٔ رابطه‌ها را به شکلی تلویحی القای می‌کند. پس، اهمیت نشانه در جنبهٔ پنهانی و ناگفتهٔ آن است؛ زیرا به کار دراماتیک کردن فضا می‌آید و با افزودن بر هول و ولای داستان، انتظار خواننده را بسط می‌دهد. نشانهٔ پنهان و چند وجهی، بر قدرت تأویل‌پذیری اثر می‌افزاید و راههای متفاوتی به سوی درک معنای پنهان از نظر زندگی می‌گشاید. اما هرگاه نشانه‌ها آشکار باشند، نویسنده از عینیت دراماتیک دور می‌شود و با حضور خود مخل تخیل خواننده می‌شود.

همهٔ تابلوها و تصویرهای رمان نقشی استعاری ایفا می‌کنند، مثل تابلو درون خانهٔ دایی: «یک تنهٔ درخت و درونش جغدی با یک چشم بسته»، یا عکس کودک قربانی که در مجله‌ای چاپ شده است. برخی نشانه‌ها لودهنده است، مثل جایی که سروژ دارد چوبی را می‌تراشد و به صوفی می‌گوید: «داشتم صلیب خودم را می‌تراشیدم» در صحنهٔ بعد، خیر مرگ او را می‌شنویم.

اما چنار دالیتی، نشانهٔ پوشیده‌تری است. این چنار که سر راه باغ شهریار قرار دارد، درخت کهن‌سالی است که مردم به آن اعتقاد دارند



و دخیل می‌بندند. صوفی طرحی از آن می‌کشد. در میان کارهای بازمانده از سروژ نیز طرحی از چنار هست. وقتی رابطه عاطفی صوفی و مهندس عمیق‌تر می‌شود، مهندس به او مهره‌ای می‌دهد که یادگار پدرش - معلم مبارزی که در سال ۱۳۳۲ کشته شده - است. روی آن مهره نیز عکس چناری است:

«انگار وسطش یک درخت است؛ من چنار... شب! این شبیه آن درختی است که وسط قلمرو مهندس از مهره با عنوان «عقیق شجری» یاد می‌کند.

نویسنده با ربط دادن مبارزات تاریخ معاصر ایران، و به نوعی متبلور کردن شجره مبارزاتی در چنار دالیتی، یک تصویر بعدی نمادین به آن می‌بخشد. هرچند گفته سروژ به این بعد، صراحتی بی‌مورد می‌بخشد و معنای آن را محدود می‌کند: «به نظر من این چنار تاریخ چندهزار ساله این سرزمین است و آن درخت مهره‌ای است که [مردم] عمری روی زخم‌هایشان گذاشته‌اند... این تاریخ را حتماً ثبت کرد.» رمان از این حیث می‌تواند به‌آرزوی بخت **انجیر معابد** احمد محمود باشد؛ البته بی‌آنکه وامی به آن بدهکار باشد.

نقش چنار در رمان، در اثنای درگیریها و نهضت منتهی شونده به انقلاب، اهمیت می‌یابد؛ نهضتی که مهندس با گفتن «دیگر دوران سهراب کشی گذشته»، به پیشوازش می‌رود. یا صوفی که می‌گوید: «فهمیده‌ام که باید دنبال چی بروم. دلم می‌خواهد برای یک بار هم

که شده خودم باشم.»

مهندس، که به جای قهرمانگرایی از نوع بهرام، به روشنگری مردم اعتقاد دارد، با اشاره به چنار، دل‌نگرانی خود را چنین بروز می‌دهد: «این همه شاخ و برگ روی این تنه تو خالی؟ بعید می‌دانم خیلی دوام بیاورد.»

صوفی با پیوستن به جمع تظاهرکنندگان، هویت گمشده‌اش را می‌یابد. تحول درونی او منطبق می‌شود بر انقلاب در جامعه. دوران حرمان صوفی به سر آمده و او با شعفی برخاسته از عشق و امید با جمعیت هم‌پا می‌شود.

بخشیدن پایانی خوش به رمان در یک مقطع تاریخی - مثل کاری که درویشیان در پایان **سالهای ابری** می‌کند - نوعی قطعیت بخشیدن است که از تردید اندیشه‌زایی که حیطة اصلی «رمان» است، می‌کاهد؛ منظورم آن نوع تردیدی است که مثلاً در پایان اغلب رمانهای احمد محمود حس می‌شود؛ تردیدی که با جاری نگه داشتن زمان - و نه تقطیع آن در یک برهه تاریخی - نوعی ناتمامی، در عین تداوم داشتن را القا می‌کند. تلاش برای درونی کردن زمان و وابسته کردن آن به حرکت روان آدمی، به جای توضیح سرشت زمان روایت با حرکتهای بیرونی، موجد تردید خاص فضاهای رمانی می‌شود.

چنار دالیتی از نظر تجربی، به امکانات رمان فارسی نمی‌افزاید، اماثری روان و پاکیزه دارد؛ و به دلیل روال روایتی جست‌وجوگرانه‌اش خواننده را تا پایان با خود نگه می‌دارد. گفت‌وگو نقش مهمی در بازنمایی حالات روحی آدمها و نمایش روابط آنان با یکدیگر ایفا می‌کند و بر دراماتیک شدن فضای فصولی از رمان تاثیر می‌گذارد.

